

ترجمه سهراب محبی

واقعیتِ همپ جنگ

Susan Sontag

گفت‌وگو با سوزان سانگ



سازمان علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

سوزان سانگ در زندگی حرفه‌ای خود به عنوان یک نویسنده و عنصری فعال، جنگ را از نزدیک دیده است. و کتاب تازه‌اش نمی‌توانست به موقع‌تر از این باشد، با این‌که آن‌را خیلی پیش از حمله به عراق آغاز کرده بود «در بارهٔ درد دیگران» Regarding The Pain of Others دربارهٔ جنگ است و این‌که چگونه تصاویر جنگ ادراک ما را از واقعیت متأثر می‌سازند.

سانگ یک عکاس نیست، با این حال کتاب بسیار مشهورش «در بارهٔ عکاسی» تقریباً در تمامی دورهای عکاسی دنیا تدریس می‌شود. زمان‌ها و کتاب‌های غیر داستانی‌اش از جمله «بیماری به عنوان یک استعاره» Illness As A Metaphor به زبان‌های متعدد ترجمه شده.

شهروند افتخاری سارا یووست برای خدمات‌اش طی محاصرهٔ وحشتناک شهر در اواسط دههٔ ۹۰ پس، سانگ مناظر و اصوات جنگ را می‌شناسد، و وقتی گفت‌وگوی ما را آغاز کردیم از او درخواست کردیم تا با ما به تصاویر اولین ساعات حمله به بغداد نگاهی بیاندازد.

من در سه جنگ حضور داشتم و جاهایی بودم که آسمان‌اش این‌گونه است. نگاه کردن به این تصاویر برای من دشوار است، چون مرا به یاد واقعیت می‌اندازد. برای من به عنوان یک بازی جالب نیست، منظره‌هایی تماشایی نیست. مرا به یاد واقعیتی در دناک می‌اندازد. من به واقعیت فکر می‌کنم؛ نزدیک‌تر از آن بودم که به تصویر نگاه کنم.

پس، تصویری مثل این به شما چیز تازه‌یی نشان نمی‌دهد. چیزی که تاکنون درباره جنگ نمی‌دانستید. نه، حالم را بد می‌کند. مرا می‌ترساند کمی از درون می‌آزرد، چون آن ترس را به یاد می‌آورم، آن ترسی که وقتی آسمان آن‌گونه است، روی زمین حس می‌کنی.

جنگ، اول از همه، صفاست. صفاً صفاً باورنکردنی. در ساراوو این‌گونه بود. تقریباً همیشه، فقط گاهی بین ساعت سه تا پنج صبح ساکت می‌شد، نسبتاً ساکت، تا سه سال بعد از آن‌که از ساراوو برگشته بودم. برایم تحمل مراسمی مثل چهارم جولای و سال نوی چینی سخت بود. مرا می‌ترساند، نه در سزم بلکه در دلم چون در آسان یک واکنش فیزیکی ایجاد می‌شود. واکنش فیزیکی ترس می‌داند، ما درباره کشته شدن شهروندان صحبت می‌کنیم. من مطمئناً درباره کشته شدن شهروندان در عراق می‌اندیشم. حالا بگیریم اکثریت

یک تئاتر فعالیت کنم. از من می‌خواستند که در و شما یک نمایشنامه را کارگردانی کنم. خیلی‌ها فکر می‌کنند به ساراوو رفتم که کارگردانی تئاتر کنم. باید دیوانه می‌بودم که به این علت می‌رفتم. در یک میلیون سال هم حتی به فکر هم نمی‌رسید. وقتی آن‌جا رسیدم گفتم: نمی‌خواهم بمانم؛ می‌خواهم کار کنم؛ خوب چه‌کار می‌توانی بکنی؟ و من گفتم: می‌توانم تئاتر کنم. به بچه‌ها انگلیسی درس بدم. کمک‌های اولیه انجام دهم. می‌توانم فیلم و تئاتر کارگردانی کنم. و گفتم: یک تئاتر کارگردانی کن، من خودم نمی‌خواستم این کار را بکنم.

وسط جنگ؟

بله، و من گفتم: نمایش برای چه می‌خواهید؟ و گفتم: با حیوان نیستیم؛ آدم‌هایی نیستیم که فقط نوبت زیرزمین‌هایمان پناه بگیریم. نوبت صف آب و نان بایستیم و کشته شویم. بعد که برگشتم مردم از من می‌پرسیدند که چه کسانی به تئاتر می‌آمدند؟ و من گفتم: همان کسانی که قبل از جنگ به تئاتر می‌رفتند.

آیا می‌توسیدید؟

بله، همیشه احساسه بودم اگر نمی‌توسیدم. و خیلی خوش‌شانس بودم که کشته نشدم. چندبار شاهد کشته شدن آدم‌هایی در چند قدمی خودم بودم.

به عنوان یک روزنامه‌نگار.

من به جنگ نمی‌روم که آنرا بنویسم. من یک روزنامه‌نگار نیستم. فکر می‌کنم که می‌روم چون وظیفه خودم می‌دانم که تا آن‌جا که می‌شود در تماس با واقعیت قرار بگیرم. و جنگ واقعیتی مهیب در دنیای ماست.

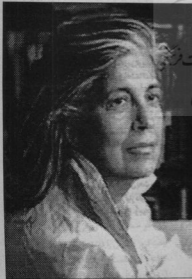
چه‌کار می‌کردی؟

- واکنش نشان می‌دادم.

شما به عنوان یک ناظر هم نرفتید. چه‌کار می‌کردید؟

نه، نه، من در شهر کار می‌کردم. وقتی اول به آن‌جا رفتم در گمال شگفتی از من درخواست کردند تا در

جنگ اول از همه، صداست صدایی باورنکردنی در ساراوو این‌گونه بود تقریباً همیشه، فقط گاهی بین ساعت سه تا پنج صبح ساکت می‌شد، نسبتاً ساکت، تا سه سال بعد از آن‌که از ساراوو برگشته بودم برایم تحمل مراسمی مثل چهارم جولای و سال نوی چینی سخت بود مرا می‌ترساند، نه در سزم بلکه در دلم چون در آسان یک واکنش فیزیکی ایجاد می‌شود. واکنش فیزیکی ترس



سنگاه علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

گلوله یا ترکش می‌نوشت به جای آن‌ها مرا بکشند و فنی چند سال پیش کسی از من سؤال کرد: بروی چی داری کار می‌کنی؟ گفتم روی کتاب کوچکی دربارۀ جنگ. اون گفتی بود که درباره‌اش فکر می‌کردم چون هر چه می‌نویسم از تجربیات دستاورد خودم است، تجربیاتم در بوسنی و سارایوو بود که بالاخره دانستم با آن‌ها کاری می‌کردم. فکر کردم خوب، چیزهایی می‌دانم. فکر کنم بتوانم چیزهای قابل توجهی درباره‌اش جنگ، و این که ما چگونه به آن فکر می‌کنیم، بگویم. و بعد کتاب الان منتشر می‌شود.

بله، موقعیت از این بهتر نمی‌توانست باشد. و این شخصیت مشتمل‌کنندهٔ بالکان، و حکومت ایالات متحده تصمیم به آغاز جنگ گرفتند. بگذارید بهر سبب اظهار داشتید خواننده به چه دردی از کتاب‌تان برسد؟

آنچه من می‌خواهم مردم درباره‌اش فکر کنند این است که جنگ تا چه حد جدی است، و این که چقدر یک امر انتخابی است. یک موقعیت غیرقابل اجتناب نیست. جنگ اوضاع جوی نیست، من می‌خواهم مردم به این که جنگ چیست ببینند. و در عین حال می‌دانم، که بسیار دشوار است. کتاب را با گفتن این تمام می‌کنم که، از جهتی دنیا تقسیم شده به مردمی که می‌دانند، تجربه‌ی مستقیم از جنگ

داشته‌اند و آن‌ها که چنین تجربه‌ی نداشته‌اند. و اگر تجربه‌ی مستقیم از جنگ داشته باشید (فکر کنم هر سربازی یا خیزنگاری که آن‌جا بوده، در سنگرها و خط مقدم، یا هر ناظری، یا کارکنان حقوق بشر چنین تجربه‌ی دارد) هرکسی که تجربه‌ی مستقیم و طولانی از جنگ داشته می‌داند که وقتی به خانه بازمی‌گردد مردم می‌بوسند، بچطور بود، یا چگونه است؟؛ و واقعاً نمی‌توانی توصیف کنی. نمی‌توانی، حس می‌کنی که هرگز نخواهی توانست به آن‌ها بگویی جنگ چگونه بود. این نیز وحشتناک‌تر از آن است که تصویری بتواند آن‌را انتقال دهد، و شاید یکی از وحشتناک‌ترین بخش‌های آن این است که تبدیل به هنجار می‌شود. تبدیل به جهتی می‌شود که می‌توانی در آن زندگی کنی. فرهنگ جنگ وجود دارد.

باید دربارهٔ تصاویر کتاب «دربارۀ درد دیگوران» صحبت کنیم. چرا تصاویری که درباره‌شان می‌نویسی و تصاویری که مامی بینیم، نمی‌توانند جنگ را متوقف کنند؟
من فکر نمی‌کنم که تصاویر بتوانند جنگ را متوقف کنند، چون فکر نمی‌کنم تصاویر پیچیده شده در معانی‌شان باشند. فکر کنم تصاویر معمولی ما را از جنگ منبذر می‌کنند، اما به معنای گویند کدام جنگ که بگوییم ممکن است ارزش جنگیدن داشته

باشد؛ مثل جنگ جهانی دوم، و آن‌هایی که باید هرچه سریع‌تر تمامشان کرد یا عقب نشست. برایش باید سیاست داشته باشید، یا آن‌را با اخلاقیات همراه کنید، یا باید کمی آگاهی و دانش داشته باشید. و برای همین به کلماتی نیاز دارید که تصاویر را همراهی کنند.

این تصاویر نیستند که بنه ما پیام‌هایی خاص می‌دهند. تصاویر به ما می‌گویند که جنگ چقدر وحشتناک است، اما آن‌ها در فهمیدن این که چرا جنگ اشتباه است ما را یاری نمی‌کنند. می‌دانید، چون مردم فقط می‌گویند: «خب، جنگ جهنم است؛ منظوری این است که آیا فکر می‌کردید جنگ فعالیتی زیبا است که کسی در آن گشته نمی‌شود؟ البته که جنگ جهنم است پس تصاویر به ما نخواهند گفت که جنگی به‌خصوص را متوقف کنیم. باید درباره‌اش بحث و مذاکره کرد. و به یک سیستم دو حزبی نیاز داریم، که دیگر در این مملکت وجود ندارد. پس این کتابی است که واقعاً دربارهٔ این صحبت می‌کند که جنگ چقدر خوفناک است. خصوصاً از این جهت که تصاویر هم آن‌را منتقل می‌کنند و هم نمی‌توانند منتقل کنند. منظور شما از این که آن را منتقل می‌کنند چیست؟ یعنی بروی از آن را منتقل می‌کنند، اما کلیت آن راه؟



پرونده
شکوه علوم انسانی و مطالعات
رتال جامع علوم انسانی

تصاویر به ما می‌گویند که جنگ چقدر وحشتناک است اما آن‌ها در فهمیدن این که چرا جنگ اشتباه است ما را یاری نمی‌کنند، می‌دانید، چون مردم فقط می‌گویند: «خب، جنگ جهنم است» منظوری این است که آیا فکر می‌کردید جنگ فعالیتی زیبا است که کسی در آن گشته نمی‌شود؟ البته که جنگ جهنم است! پس تصاویر به ما نخواهند گفت که جنگی به‌خصوص را متوقف کنیم. باید درباره‌اش بحث و مذاکره کرد و به یک سیستم دو حزبی نیاز داریم، که دیگر در این مملکت [امریکا] وجود ندارد

مهم است.

این‌جا نوشته‌اید «احساس همدردی ناپایدار است. باید به عمل توجه شود، در غیراین صورت حاصل پزیردگی است. شخص حوصله‌اش سر می‌رود، بی تفاوت می‌شود، کلیس مسلک می‌شود. شما با احساس همدردی خود چه می‌کنید؟

خب، من یک مبلغ مسیحی‌ام. زیاد صحبت می‌کنم و سعی می‌کنم اطلاعات جمع کنم می‌نویسم. فکر می‌کنم به عمل اخلاقی اعتقاد دارم.

در این مورد فعالیت احساس نیاز می‌کنم به این‌که زندگی‌ام را آن‌جایی قرار دهم که زنده‌ام است یا آن‌جا که می‌میرم. حس است. احساس نیاز می‌کنم به این‌که به آن‌چه باور دارم یا ادعای باورم را دارم، عمل کنم.

مشاورم این است که تصاویر نقشی حیاتی در زندگی ما دارند. چه تصاویری بیش از همه در ذهن شما اثرگذار بوده؟

مهم‌ترین تصاویر زندگی من عکس‌هایی هستند که در سال ۱۹۶۵، زمان آزادسازی اردوگاه‌های کار اجباری در داخائو و برگن بلسن برداشته شدند. وقتی آن عکس‌ها را دیدم - همه آن عکس‌ها را دیده‌اند - فکر کردم «خدای من چگونه ممکن است انسان‌ها بتوانند با انسان‌های دیگر چنین کاری بکنند» و نکته دردناک آن‌جاست که این عکس‌ها را در کودکی دیدم، زمانی که علی‌آن شاهد هیچ‌گونه وحشی‌گری نبودم.

البته وقتی بچه بودم جنگ را از طریق روزنامه‌ها دنبال می‌کردم اما تابیش از دیدن آن عکس‌ها باورم واقعی نبود. من آنرا نطفه‌مصلی در زندگی‌امی داشتم. چه تأثیری بر شما گذاشتند؟ «فدایا باترس» شما را از خود رانید مثل همه ما. من تنها یک سال از شما کوچک‌ترم و همین آن عکس‌ها را باید دارم. اما آن‌ها با شما کاری کردند که باهمه نکردند. چیزی بیشتر از قطع کردن و رکتان بود برایم. آشکاری و پردربرداری از حقیقت بود. فکر کردم پس حقیقت این است، حقیقت این است که آدمی قادر است به عجیب‌ترین شرارت‌ها دست بزند و فکر کردم این چیزی است که نباید هیچ وقت فراموش شود.

بنابراین شاید قدرت تصویر این باشد که به یادمان بیندازد که در این دنیا اتفاقات طبیعی می‌افتد و کسانی را آگاه سازد که شاید در غیراین صورت هرگز چنین صحنه‌هایی را تجربه نمی‌کردند.

فکر کنم همین طور است. اما به نظر من باید از

آن‌ها می‌توانند. البته نمی‌توانند کلیت را منتقل کنند. در این بحثی نیست. هیچ تصویری نمی‌تواند. اما موضوع دیگر این است که وقتی چیزی را از طریق یک تصویر می‌بینید، واضح است که در جای امنی هستید. چون دارید آن‌را تماشا می‌کنید. شما این‌جاییه نه آن‌جا. و به گونه‌ای شما بی‌گناه هم هستید چون شما آن‌کار را انجام ندادید. نه کشته می‌شوید و نه کسی هستید که شلیک می‌کند.

شما یک ناظر هستید. با احساسی از آسیب‌ناپذیری که به شما اطمینان می‌بخشد. نگرش مردم به جنگ از این وجه، فقط تماشای یک صحنه است. اما آن‌ها به آن فقط به صورت یک منظره دیدنی نگاه نمی‌کنند. آن‌ها دارند به یک سوژه وحشتناک می‌نگرند، واقعاً وحشتناک. وحشت آن قدر است که مثلاً گامال را عوض می‌کنند.

من از خوانندگان پرویا قرص نیویورک تابم هستم. هر روز آن‌را می‌خوانم و وقتی بخش آشکور در جنگ The Nation At War را می‌بینم، و به آن عکس‌های رنگی شگفت‌انگیز از مادری عراقی که با جسم‌های کت‌ساز کرده یا به‌حاصل یک بیمار و بدن‌های بی‌جان سربازان آمریکایی یا آوار خانم‌های ویران شده نگاه می‌کنم، باخود فکر می‌کنم این غیرعادی است که ما می‌توانیم این‌جا باشیم و کاملاً در امنیت و آن‌ها آن‌جا باشند، اما این وضعیتی است که به آن عادت می‌کنیم.

شما یک بار نوشیده که انسان در برابر یک تصویر بی تفاوت می‌شود مگر آن‌که تصویر او را به عمل وادارد، یا چیزی شبیه به این. وقتی چنین تصاویری می‌بینیم باید چه کار کنیم؟

مشاوران این است که چگونه دوباره سیاسی شویم؟ من می‌گویم که ما در حال حاضر گونه‌ای از سیاست را داریم که در آن به ما گفته شده است که وظیفه ما به عنوان یک شهروند تأیید کردن است، پشتیبانی کردن است. United we stand (اگر متحد باشیم سرایا می‌ایستیم) به نظر من این شعار خیلی شوم است.

خب، در امریکا تماایل زیادی برای به اجماع رساندن وطن پرستی وجود دارد.

کاملاً درست است. پس اگر وطن پرست هستید باید با حکومت موافق باشید. خب، من فکر می‌کنم وطن پرست هستم. یا حداقل وقتی با این جنگ مخالفت می‌کنم به اندازه همه طرفداران این جنگ وطن پرست هستم. چون برایم صلاح این مملکت

آسودگی خاطر در دژ نظامی امریکا فاکتور بگیرد. چون جاهای زیادی در دنیا هست که اصلاً این بحث در آن‌جا بی‌مورد است، به خاطر این که زندگی در آن‌جا با همین وقایع آمیخته است. چه حسی داشتید اگر یک شهروند غیرنظامی عراقی بودید که از صدام حسین بیزار است. آیا این جنگ را باید به حساب خوش‌اقبالی خود نگذارد چون خیلی از عراقی‌ها این‌گونه‌اند. چون او دکتاتور وحشتناکی بود. با این‌حال چه حسی داشتید؟ سخت است که تلاش کنیم درباره احساسات دیگران بیاندیشیم. اما زندگی اخلاقی باید این‌گونه باشد. اخلاقی این است که کسی از آن‌چه را دیگران حس می‌کنند، درک کنیم و سعی کنیم از منظر آن‌ها به وقایع نگاه کنیم. نمی‌شود گفت که هر کس نطفه‌مصلی خود را دارد. من نسبی‌نگر هم نیستم و فکر هم نمی‌کنم که هر باوری شایسته احترام باشد. ولی باید از این‌جا آغاز کنیم که مردم دیگر از کجا می‌آیند. از این‌جا آغاز کنیم که چه آسیب‌هایی دیده‌اند. خیلی از مردم زخم‌هایی خورده‌اند که آن‌ها را برمی‌انگیزاند و خود احساسات خاصی را ایجاد می‌کند.

حالا می‌فهمم که چرا می‌روید که خودتان ببینید. بله، فکر کنم باید خودتان ببینید. می‌خواهم این گفت‌وگو را با این درخواست تمام کنم که اگر ممکن است چند سطر آخر کتاب‌تان را بفرمایید چون همراه درک این گفته‌تان درباره تفاوت تصاویری که بر صفحه تلویزیون یا در روزنامه‌ها می‌بینیم با آن‌چه در جنگ بر سر مردم می‌آید، بسیار نزدیک می‌گردد.

حتماً. مرده‌ها نسبت به زنده‌ها کاملاً بی‌اعتنا هستند. نسبت به آن‌ها که زندگی‌شان را گرفته‌اند و شاهدان نسبت به ما. چرا باید به دنبال نگاه ما باشند؟ چه چیزی باید به ما بگویند؟ ما این ما همه کسانی هستند که هرگز چیزی مانند آن‌چه را بر مردم گذشته تجربه نکرده‌اند. نمی‌فهمیم. درک نمی‌کنیم. حقیقتاً نمی‌توانیم تصور کنیم که چگونه است.

ضمی‌توانیم تصور کنیم که جنگ تا چه حد هولناک و وحشتناک است و چقدر معمولی می‌شود نمی‌توانیم درک کنیم، نمی‌توانیم تصور کنیم احساسی همانند احساس هر سرباز، هر روزنامه‌نگار و هر کمک‌رسان و هر ناظر مستقلی را که زمانی زیر آتش گذرانده و بخت گریز از مرگی را داشته که گریبان اطرافیان او را گرفته و آن‌گاه است که حق را به مرده‌ها خواهد داد. آن‌ها [مرده‌ها] حق دارند.